

## نیاز انسان به تخصص‌های علمی و معرفتی در فهم لایه‌های باطنی و عمیق قرآن

حسن رضانی\*

### چکیده

قرآن کلام الله و یگانه معجزه جاوید است که بر قلب مطهر نبی مکرم اسلام نازل شده و آن حضرت این هدیه الهی را با هدف رسانیدن بشر به مقصد اصلی، یعنی لقاء الله تقدیم کرده است. چگونگی فهم و تفسیر این کتاب مقدس و نیز میزان فهم انسان‌ها از این کتاب الهی، همواره برای قرآن‌پژوهان دغدغه‌ای جدی بوده است. یکی از این مسائل، بررسی ضرورت یا عدم ضرورت تخصص‌های علمی و معرفتی در فهم عمیق و کامل قرآن کریم است. مسئله این مقاله آن است که آیا برای فهم کامل قرآن - خصوصاً لایه‌های باطنی و عمیق آن - به تخصص‌های علمی و معرفتی نیاز هست یا نه؟ ادعای مقاله آن است که فهم و تفسیر این کتاب مقدس در سطوح مختلفی امکان‌پذیر است و انسان‌ها متناسب با مراتب علمی و عرفانی مختلفی که دارند، در فهم معارف قرآن نیز مختلف‌اند. از سوی دیگر، بسیاری از مفاهیم و آیات قرآنی تنها با تفسیرهای ظاهری تبیین‌پذیر نیست بلکه می‌بایست با بهره‌گیری از تخصص‌های علمی و شهودهای باطنی به فهم عمیق‌تری از آنها دست یازید. در آیات قرآنی به چهار مرتبه «هُدًی لِّلنَّاسِ»، «مَا یُعْطِیْهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»، «هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ» و «لَا یَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» اشاره شده

---

\* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. (h.ramazani88@gmail.com)

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۱۹)

است که با چهار مرتبه فهم قرآن در روایات پیشوایان معصوم علیهم‌السلام، یعنی مرتبه ظهر، مرتبه بطن، مرتبه حدّ و مرتبه مَطَّلَع قابل تطبیق است؛ نیز در برخی روایات چهار وجه «عبارات»، «اشارات»، «لطائف» و «حقایق» برای قرآن در نظر گرفته شده است که عبارت به ظاهر قرآن، اشارت به باطن قرآن، لطائف به حدّ قرآن و حقایق نیز به مَطَّلَع قرآن تطبیق می‌کند. نتیجه اینکه با توجه به وجود مراتب چهارگانه در فهم قرآن کریم، برای فهم کامل مراتب این کتاب مقدس، تجهیز به تخصص‌های علمی و معرفتی ضرورت دارد.

**کلیدواژه‌ها:** قرآن کریم، مراتب فهم، تفسیر ظاهری، تفسیر باطنی، تخصص‌های علمی و معرفتی.

## مقدمه

قرآن سخن خدا و یگانه معجزه قوی و جاوید پیغمبر اسلام ﷺ است که بر قلب پاک نبی مکرم اسلام نازل شده و آن حضرت این هدیه الهی را با هدف هدایت جامعه بشری و رسانیدن آنها به مقصد اصلی که همان «لقاء الله، فناء فی الله و بقاء بالله» است تقدیم کرده است. این معجزه آسمانی، «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹) است. قرآن بیانگر تمام حقایقی است که بشر در این سیر تکاملی بدان نیاز دارد.

بنابراین اگر قرآن کریم «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است، باید این کتاب «بَيِّنٌ لِّذَاتِهِ» و «مَبِينٌ لِّغَيْرِهِ» نیز باشد. همان تعریفی که برای نور هست که نور را به «ظَاهِرٌ بِذَاتِهِ وَ مَظْهُرٌ لِّغَيْرِهِ» تعریف می‌کنند. حکیمان مسلمان چنین تعبیری را در تعریف اصل وجود نیز به کار برده‌اند و وجود را «موجودٌ بذاته و موجودٌ لِّغَيْرِهِ» دانسته‌اند.

مولوی نیز در مثنوی معنوی می‌گوید:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس	وز کسی که آتش زدست اندر هوس
پیش قرآن گشت قربانی و پست	تا که عین روح او قرآن شدست
روغنی کسو شد فدای گل به گل	خواه روغن بوی گن خواهی تو گل

یعنی معنای قرآن را باید از دو مأخذ برگرفت: نخست از خود قرآن و سپس از کسی که اصلاً هوس در وجود او نیست که بیانی از عصمت است؛ زیرا انسان کامل معصوم ﷺ قرآن ناطق است و حکم قرآن را دارد؛ از این رو همانند خود قرآن می‌تواند مبین قرآن باشد:

برخی بر اساس مطلب فوق که صحیح و متقن است بر این عقیده‌اند به منظور فهم صحیح و خالص معارف قرآن کریم و نیز دورماندن از تفسیر به رأی - که عقلاً

امری مذموم است و شرعا نیز ممنوع می‌باشد - می‌بایست قرآن را بدون توجه به تخصص‌های علمی و عقلی و معرفتی مورد تدبر و فهم قرار داد و هیچ یک از تخصص‌های یادشده را در فهم حقایق و معارف قرآن دخالت نداد. این نوشتار در حقیقت به نقد و بررسی عقیده یادشده می‌پردازد و چرایی لزوم تخصص‌های علمی و معرفتی را در فهم قرآن به بحث می‌گذارد. در واقع مسئله مقاله آن است که آیا برای فهم کامل و عمیق معارف قرآن به تخصص‌های علمی و عقلی و معرفتی هم نیاز هست یا نه؟

### ۱. سطوح معنایی در فهم قرآن

در قرآن کریم چهار سطح معنایی برای قرآن در نظر گرفته شده است که این چهار سطح در برابر چهار مرتبه‌ای که در روایت‌های پیشوایان معصوم علیهم‌السلام برای فهم قرآن معرفی شده همخوانی دارد: الف) سطح معنایی «هُدًى لِّلنَّاسِ» (بقره: ۱۸۵)؛ ب) سطح معنایی «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۳). آیه نخست، قرآن را هدایتگر همه مردم (ناس) می‌شمارد، ولی آیه دیگر می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»؛ یعنی درست است که این امثال برای ناس هست و همگان بهره‌ای از قرآن دارند، اما «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»؛ جز عالمان آن را فهم نمی‌کنند؛ ج) سطح معنایی «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (بقره: ۲)؛ د) سطح معنایی «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (واقعه: ۷۹).

قرآن خود را «هُدًى لِّلنَّاسِ» معرفی می‌کند و نیز می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ»؛ یعنی همان «هُدًى لِّلنَّاسِ» در اینجا در قالب «نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» آمده است؛ اما در جایی دیگر می‌فرماید: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»؛ یعنی فهم عمیق و دقیق امثال

قرآنی را تنها عالمان می‌دانند، نه همه مردم؛ ما آن امثال را برای مردم زدیم، ولی تنها عالمان هستند که تعقل می‌کنند. در آیه‌ای دیگر قرآن «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» معرفی می‌شود؛ یعنی همان قرآنی که «هُدًى لِّلنَّاسِ» است و همان امثال قرآنی که «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» است؛ همچنین در نهایت می‌فرماید این قرآن «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» است. باید توجه داشت که این آموزه قرآنی، اخبار است و نه انشاء؛ یعنی قرآن نمی‌گوید که فقط مطهرون آن را مس کنند یا نکنند؛ بلکه نفی است؛ یعنی خداوند خبر می‌دهد که «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»؛ یعنی قرآن را جز کسانی که مطهرند و پاک‌اند و معصوم‌اند، مس نمی‌کنند.

نتیجه اینکه قرآن در مرحله‌ای «هُدًى لِّلنَّاسِ» و در مرحله‌ای دیگر «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» است؛ نیز در مرحله‌ای «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و در مرحله‌ای بالاتر «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» است. توضیح اینکه آیات یاد شده بر این معنا صراحت دارد و هر چند صراحت آیه «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (عنکبوت: ۴۳)، نه درباره کل قرآن، بلکه درباره امثال قرآنی است، ولی ما می‌توانیم بر اساس توسعه در معنا و تعبیر، آن را به کل قرآن بر گردانیم و بگوییم «ما يعقله إلا العالمون».

این چهار مرحله که از آیات قرآنی استفاده می‌شود، با روایت‌های پیشوایان معصوم علیهم‌السلام نیز همپوشانی دارد. امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرَةٌ أُنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ» (نهج البلاغه، ص ۶۱)؛ ظاهر قرآن زیبا و شکیل و باطن آن نیز بسیار ژرف و عمیق است. این یک بیان کلی برای قرآن است؛ همچون نظام هستی که هم شامل عالم غیب و هم عالم شهادت است؛ گرچه خود شهادت دارای طبقاتی هست و عالم غیب هم طبقاتی دارد. همان طور که کل عالم هستی به دو قسم «مائیصرون»

(شهادت) و «ما لا یُبصرون» (غیب) تقسیم می‌شود، درباره قرآن نیز از دو اصطلاح «ظاهر» و «باطن» بهره می‌بریم؛ همچنین از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا»؛ قرآن چهار مرتبه دارد: مرتبه ظهر (ظاهر)، مرتبه بطن (باطن)، مرتبه حد و مرتبه مطلع» (نک: شهید ثانی، ۱۴۰۹ق، ص ۳۸۸؛ فیض کاشانی، چ ۲، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۰).<sup>۱</sup>

از این روایت استفاده می‌شود که پایین‌ترین مرتبه قرآن، ظاهر قرآن است. مرتبه برتر باطن قرآن است و سطح بالاترش حد قرآن است و لایه برترین و بالاترین هم مرتبه مطلع قرآن است. مُطَّلَع آن مکانی است که اگر کسی بدانجا راه یابد، به تمام مراحل مادون اشراف پیدا می‌کند؛ بالاترین قله و بالاترین نقطه اوجی که اگر بر آنجا برآییم، به تمام مراحل مادون اشراف می‌یابیم.

از امام صادق علیه السلام نیز روایت است که «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَالْإِشَارَةِ وَاللِّطَائِفِ وَالْحَقَائِقِ. فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَاللِّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ»؛ قرآن بر چهار وجه است: عبارت و اشارت و لطائف و حقائق؛ عبارت همان ظاهر قرآن است، اشارت به باطن قرآن تطبیق می‌کند، لطائف مطابق با حد قرآن است و حقائق نیز به مطلع قرآن تطبیق می‌کند. این چهار مرتبه با چهار مرتبه قرآنی پیش‌گفته همپوشانی دارد. در ادامه امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ

۱. نک: طبری؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ۹؛ نیز نک: غزالی؛ *احیاء علوم الدین*، ج ۱، ۸۸، ۲۶۰: «قال صلی الله علیه [وآله] وسلم: «إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنَاً وَ حَدًّا وَ مَطْلَعًا»؛ و نیز نک: عیاشی؛ *تفسیر العیاشی*، ج ۱، ۱۱، ح ۵؛ و صفار؛ *بصائر الدرجات*، ص ۱۹۶، ح ۷: «عن الفضیل بن یسار، قال: سألت أبا جعفر علیه السلام عن هذه الروایة: ما فی القرآن آية إلا ولها ظهر و بطن، و ما فیہ حرف إلا وله حد و لكل حد مطلع...».

۲. محل اطلاع یافتن.

وَالْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِ وَاللِّطَائِفِ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاءِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۵، ص ۲۷۸؛ ج ۸۹، ص ۲۰؛ ابن‌ابی‌جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۵).

مرتبه مناسب با «هُدَى لِلنَّاسِ» همان ظاهر قرآن است؛ بنابراین سه تعبیر «هُدَى لِلنَّاسِ»، «ظهر» و «عبارت» در راستای هم قرار می‌گیرند؛ نیز در این روایت از مرتبه «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» که با بطن قرآن برابر می‌شود، به «اشارت» تعبیر شده است؛ بنابراین سه تعبیر «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»، «بطن» و «اشارت» نیز در یک راستا هستند؛ همچنین مرتبه «هُدَى لِلْمُتَّقِينَ» در راستای «حَدِّ» معنا می‌شود و در روایت مزبور از آن به «لطائف» تعبیر شده است؛ پس سه تعبیر «هُدَى لِلْمُتَّقِينَ»، «حَدِّ» و «لطائف» در یک راستا قرار می‌گیرند. عالی‌ترین مرتبه نیز همان «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» است که با مرتبه «مَطَّلَع» در یک راستاست و در روایت پیش گفته از این مرتبه به «حقایق» تعبیر شده است: پس سه تعبیر «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»، «مَطَّلَع» و «حَقَائِقُ» بر هم منطبق‌اند. پس روشن شد که چهار مرتبه اشاره‌شده در روایت پیش گفته، یعنی عبارت، اشارت، لطائف و حقایق، همان «ظهر»، «بطن»، «حَدِّ» و «مَطَّلَع» و همان چهار مرتبه قرآنی «هُدَى لِلنَّاسِ»، «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»، «هُدَى لِلْمُتَّقِينَ» و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» است. در این سه رده بیانی، چهار مرحله معرفی شده است که کاملاً بر هم منطبق‌اند و با هم همپوشانی دارند.

جلال‌الدین مولوی نیز در مثنوی معنوی به همین چهار مرتبه اشاره کرده است.

مولوی دربارهٔ مراحل چهارگانهٔ پیش گفته می‌گوید:

تو ز قرآن ای پسر ظاهر مبین      دیو آدم را نبیند جز که طین

نباید قرآن را در عبارت و ظاهر آن خلاصه کرد. ابلیس وقتی آدم را که بدن او

از خاک آفریده شده بود دید، گفت: «أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» (ص: ۷۶)؛ دیو، همان ابلیس است که به آدم این گونه نظر داشت و دارد؛ بنا بر این همان طور که آدم را نباید در خاک خلاصه کرد، قرآن را نیز نباید در ظاهر آن خلاصه کرد:

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است	که نقوشش ظاهر و جانش خفی است
مرد را صد سال عم و خال او	یک سر مویی نبیند حال او
حرف قرآن را بدان که ظاهری است	زیر ظاهر باطنی بس قاهری است
زیر آن باطن یکی بطن سوم	که در او گردد خردها جمله گم
بطن چهارم از نبی <sup>۱</sup> خود کس ندید	جز خدای بی نظیر بی ندید
(مولوی، مثنوی معنوی، دفتر سوم)	

## ۲. لزوم تجهیز در فهم قرآن

برای فهم ظاهر و باطن قرآن کریم و نیز مرتبه حدّ یا مطلع آن و همچنین برای فهم عبارات و اشارات قرآن و نیز فهم لطائف و حقایق قرآن باید به مهارت‌ها و دانش‌های لازم مجهز بود و این لزوم تجهیز در فهم قرآن، درحقیقت نیاز ما انسان‌هاست؛ نه نیاز قرآن. همان طور که ما برای فهم عبارات و اشارات قرآن باید مهارت‌هایی را - از قبیل آشنایی با زبان عربی، علوم صرف و نحو و معانی و یدیع - در خود فراهم کنیم، برای فهم لطایف و حقایق قرآن نیز باید شرایطی را که با مرتبه لطایف و حقایق قرآن مربوط است در خود فراهم آوریم تا به فهم مرتبه عالی و عالی‌ترین مرتبه معارف قرآن که لطایف و حقایق قرآن است برسیم، و این نیازمندی، نیاز ما انسان‌ها را نشان می‌دهد

۱. نبی یعنی قرآن. اصطلاحی که در مثنوی برای قرآن به کار رفته است.



و هرگز نیاز قرآن نیست. اگر ما برای فهم قرآن معدّاتی لازم داریم، این را نباید نیاز قرآن دانست. اگر لوازمی به عنوان امر ضروری برای فهم قرآن معرفی می‌شود، نباید نتیجه گرفت که قرآن دیگر «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» نیست. چنین فهمی از عبارت مزبور نادرست است و در واقع بی‌توجهی به معنای مراد است.

از باب مثال فرض کنید هواپیمایی با بهترین امکانات و تجهیزات ساخته شده است که در هر شرایط جوی و در هر ارتفاعی می‌تواند با حالت‌های مختلف و با قدرت تمام به پرواز درآید و یا بر باند بنشیند. حال اگر چنین هواپیمایی در اختیار ما قرار گیرد، آیا با هر شرایطی و در هر وضعیت مهارتی، می‌توانیم از این هواپیمای مجهز بهره بگیریم؟ هرگز! بلکه باید تخصص لازم را داشته باشیم تا بتوانیم از این هواپیما و همهٔ تجهیزات و امکانات آن بهره بگیریم. در چنین فرضی اگر ما دوره‌هایی را بگذرانیم تا برای استفاده از چنین هواپیمایی مهیا شویم، این در واقع نیاز ما برای بهره‌مندی کامل از امکانات آن است و هرگز نقص و نیاز هواپیما نخواهد بود.

قرآن کریم نیز ملاک پرواز معنوی ما انسان‌ها در فضای عالم معنا و حقایق است. قرآن جوابگوی همهٔ نیازهای بشری در همهٔ سطوح جهت رسیدن به سعادت انسانی است و او هیچ کاستی و نقصی ندارد؛ منتهی مطلب آن که وقتی ما انسان‌ها می‌خواهیم از آن بهره بگیریم، بسته به اینکه از چه مرتبه‌ای از آن می‌خواهیم بهره‌مند شویم، باید خود را متناسب با همان مرتبه مجهز کنیم. اگر می‌خواهیم در حد عبارات و ظاهر از قرآن استفاده کنیم، باید شرایط آن را فراهم کنیم؛ در حد اشارات یا در حد لطائف و یا حقایق نیز همین‌گونه است و باید شرایط بهره‌مندی از قرآن در آن مرتبه خاص را فراهم کنیم.

برای فهم عبارات و ظاهر قرآن حداقل چیزهایی که لازم داریم آشنایی به زبان عربی و داشتن «سمع» است؛ باید گوش داشته باشیم تا بشنویم؛ همچنین برای قرائت قرآن باید «بصر» داشته باشیم: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل: ۷۸). خداوند می‌فرماید برای اینکه حقایق را بفهمید و عالم شوید، به شما سمع، بصر و فؤاد دادیم. این فرایند مجهز شدن انسان برای فهم حقایق است که از شنیدن و دیدن شروع می‌شود و سپس به فهم عمیق فؤاد می‌رسد؛ بنابراین انسان باید حد اقل آشنایی با زبان عربی، سمع، بصر، فؤاد، عقل و بصیرت داشته باشد تا بتواند از حتی همین ظاهر قرآن بهره بگیرد و بی‌گمان این نیاز ماست نه نیاز قرآن. و همین گونه است شرط بهره‌وری از اشارات و لطایف و حقایق قرآن که می‌بایست شرایط مربوطه را فراهم آورد تا بتوان از این مراتب قرآن هم بهره برد و نیز بی‌شک این نیاز ماست نه نیاز قرآن!

### ۳. شرایط فهم اشارات قرآن

برای فهم اشارات قرآن چه باید کرد؟ قرآن می‌فرماید: «وَمَا يَعْزُبُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ». به یقین اگر تخصص‌هایی را داشته باشیم و با آن تخصص‌ها به فهم قرآن پردازیم، لایه‌های عمیق‌تر قرآن را با تخصص‌های لازم بهتر خواهیم فهمید؛ برای نمونه استفاده‌های تخصصی دکتر سیدرضا پاک‌نژاد از آیات و روایات در کتاب *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر* بسیار قابل استفاده است. اگر ایشان تخصص پزشکی نداشت، بعید می‌بود برداشت‌های دقیق و لطیفی را از آیاتی مانند «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس: ۲۴) داشته باشد؛ چون اگر چنان امکانی بود، دیگران هم می‌توانستند چنان برداشت‌هایی داشته باشند. ایشان فایده‌های نگرستن به غذا به هنگام صرف

غذا، خوردن عسل یا نوشیدن شیر، بهداشت در تغذیه و نسل و... را خیلی عالمانه و دقیق از آیات قرآن بهره گرفته است. این گونه فهم‌ها از قرآن مصداق «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ» است.

همچنین در زمینه عرفان می‌توان به دو آیه اشاره کرد که تنها با تخصص عرفانی قابل تبیین است. مصداق نخست آیه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ» (لقمان: ۳۰) است. معنای ظاهری آیه همان است که گفته‌اند معبود حقیقی خداوند است و دیگر معبودها باطل و دروغین‌اند. این معنای ظاهری از قرآن را هر فرد آشنا با ادبیات عرب می‌فهمد؛ ولی باید دقت کنیم که در این آیه، «هُوَ» ضمیر فصل است که میان «الله» و «حق» فاصله انداخته است و «افاده حصر» می‌کند؛ زیرا فاصله‌انداختن میان اسم «إِنَّ» و خبر «إِنَّ» افاده حصر مبتدا در خبر می‌کند؛ یعنی خدا جز حق نیست. اگر حصر را در نظر نگیریم، می‌گوییم خدا حق است. اگر حصر را ملاحظه کنیم و آن را حصر مبتدا در خبر ندانیم و بلکه بگوییم حصر خبر در مبتداست، بدین معنا خواهد بود که تنها معبود حق، خداست و دیگر معبودها حق نیستند؛ اما اگر حصر را حصر مبتدا در خبر بدانیم، بدین معنا خواهد بود که خدا چیزی جز حق نیست. حق یعنی خدا و خدا یعنی حق؛ حق یعنی اولاً هست و پوچ نیست؛ ثانیاً این امری که هست، مستقل است و ثالثاً دائم است؛ چیزی که هست و مستقل و دائم است، حق است. با این تعریف، حق بر «وجود» تطبیق می‌کند و هرچه که هست، به برکت وجود است که هست. وجود است که ثابت، مستقل، لایتغیر و دائم است و هیچ‌گاه متزلزل نمی‌شود؛ پس خدا یعنی وجود.

بنابراین ما با تخصص لازم از دل آیه، این برداشت دقیق فلسفی و عرفانی را کردیم

و اگر تخصص مربوط نباشد، چنین فهمی از قرآن امکان‌پذیر نیست. این فهم از قرآن را مردم عوام متوجه نمی‌شوند. آنها همان معنای ظاهری را می‌فهمند که بت‌ها باطل‌اند و خدا حق و معبود حق است. نهایت اینکه اگر حصر را هم در نظر بگیرند، خدا را تنها معبود حق می‌دانند. حصر خبر را در مبتدا می‌گیرند، نه حصر مبتدا را در خبر. اما اینکه ما حصر مبتدا را در خبر معنا کنیم و خداوند را در حق خلاصه کنیم، از دل این حصر، صرف وجود بودن خدا در می‌آید و این همان چیزی است که ما در فضای عرفان اسلامی داریم؛ یعنی با داشتن چنان بن‌مایه‌های عرفانی، چنین بهره‌هایی را از قرآن می‌بریم.

در اینجا چه بسا اشکال شود که در فهم‌های غیرظاهری لازم می‌آید که از ظاهر قرآن انصراف بدهیم؛ درحالی‌که به انصراف از ظاهر نیازی نیست و ما با حفظ ظاهر می‌توانیم معنای جدیدی از آیه را دریابیم؛ هیچ نیازی به انصراف از ظاهر آیات نیست. ظاهر در جای خود محفوظ است؛ ولی می‌دانیم که مراد خدا سطوح مختلف دارد و قرآن را نمی‌شود در ظاهر آن خلاصه کرد.

یا چه بسا افرادی بگویند لازمه سخن شما این است که در زمان‌های سابق که از این تخصص‌ها خبری نبود نمی‌بایست مردم از معارف قرآن بهره‌ای داشته باشند؛ در صورتی که این صحیح به نظر نمی‌رسد. در پاسخ به این سخن هم باید گفت: لزوماً لازمه سخن یاد شده این نیست که مردم در آن زمان‌ها از معارف قرآن هیچ بهره‌ای نداشته باشند؛ بلکه لازمه سخن مزبور این است که مردم در آن زمان‌ها در حد فهم و علم و عقل و تخصص خود از قرآن بهره‌مند بودند و نه بیشتر؛ بعد‌ها هم هر چه عقل بشر و تخصص‌های او بیشتر شد و تکامل یافت مستعد شد تا از معارف قرآن

بهره های عمیق تری داشته باشد و از این به بعد هم قضیه از همین قرار است. لذا مرحوم علامه طباطبایی معتقد بود هر بیست سال به بیست سال می‌بایست بر قرآن تفسیر تازه‌ای نوشت چون معارف بشری انسانها رو به تکامل است و هر چه بیشتر جلو بروند معارف قرآن را بهتر و عمیق تر می‌فهمند.

مصدق دوم آیه «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور: ۳۵) است. در تفسیر این آیه مفسران بسیار سخن گفته‌اند. در این آیه، الله مبتداست و «نور» بر الله حمل و به سماوات و ارض اضافه شده است. معمول مفسران گفته‌اند حق تعالی آفریننده نور است و اگر خداوند نور را نیافریده بود، آسمانها و زمین همه تاریک بودند؛ خالق نور و مایه روشنایی آسمانها و زمین اوست و از این جهت، الله تعالی نور آسمانها و زمین است؛ برخی نیز نور را به معنای «منور» گرفته‌اند و «اللَّهُ نُورٌ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» را به معنای الله منور السماوات والارض دانسته‌اند؛ ولی این گونه نیست. در این آیه، «نور» بر خدا حمل شده است. آیه نمی‌گوید خدا خالق نور است. نیز لازم نیست که نور را به معنای منور بگیریم؛ بلکه آیه می‌فرماید: «اللَّهُ نُورٌ؛ خدا نور است». آن‌گاه نور به سماوات و ارض اضافه و حمل شده است و در جایی که حمل صورت گیرد، ما نوعی اتحاد لازم داریم؛ همان طور که نوعی تغایر نیز نیاز داریم؛ چون حمل شیء بر خودش معنا ندارد و مفید نیست و حمل شیء بر مابینش (مانند الحجر شجر) نیز بی‌معناست. باید یک نوع اتحاد و یک نوع تفاوت

باشد. حال باید پرسید آن چیزی که یک نوع اتحاد و در عین حال یک نوع تفاوتی با خداوند دارد چیست که می‌توانید آن را بر خدا حمل کنید؟ در معارف تفسیری ظاهری، شما پاسخی به این پرسش نمی‌یابید.

وقتی نور به آسمان و زمین اضافه می‌شود، اضافه در اینجا صرف اضافه اعتباری نیست؛ برای مثال اگر شما نور را بر روی دیوار بتابانید، این نور دیوار نمی‌شود، بلکه این نوری است که بر روی دیوار تابیده است. نور دیوار در جایی است که تابیده و پود دیوار سراسر نور باشد، وگرنه اینکه نور بر ظاهر دیوار بتابد، نور دیوار نمی‌شود. این آیه نیز می‌فرماید: «خدا نور آسمان‌ها و زمین است». در اینجا اضافه اعتباری یا اضافه مقولی ... نیست؛ همان طور که حملی هم که این آیه هست، حمل اعتباری نیست.

پرسش یادشده تنها در فضای عرفان پاسخ گفته می‌شود. با کمک گرفتن از تفسیر آیه پیشین که در آن «الله» در وجود خلاصه شد، می‌توان به تفسیر عمیق‌تری از آیه دست یافت. در فضای عرفان، وجود را به سه قسم تقسیم می‌کنند: (۱) مطلق وجود: «و هو الحق»؛ (۲) وجود مطلق که همان نفس رحمانی و فیض حق است؛ (۳) وجود مقید که همان وجود زمین و آسمان، وجود زید و عمرو، وجود شجر و ... است.

مطابق تفسیر پیش گفته از آیه، الله که مطلق وجود است، همان نور، یعنی وجود مطلق است که به سماوات و ارض اضافه می‌شود؛ البته آسمان‌ها و زمین در همین آسمان‌ها و زمین ظاهری خلاصه نمی‌شود؛ بلکه آسمان نیز به معنای عالم ماورا و زمین نیز به معنای عالم ماده است. در فضای عرفان می‌گویند مطلق وجود به صورت وجود مطلق، نفس رحمانی یا فیض عام تجلی کرد و سپس این فیض عام و وجود

مطلقى که از حق تعالی صادر شد و به اعتبارى عین او و به اعتبارى غیر اوست، به ماهیات و قابلیتات و ذوات متکثر مختلف اضافه شد و در نتیجه وجود زمین، وجود آسمان و... پدید آمد؛ مانند شخص انسان و نفس انسان و الفاظی که از دهان انسان خارج می‌شود. انسان مبدأ نفس می‌باشد و در درون او نفس از ریه خارج می‌شود و به تارهای صوتی و سپس به مخارج حروف می‌خورد و می‌شود «الف»، «ب»، «ج» و... این حروف با هم ترکیب شده و کلمات ساخته می‌شوند. انسان نفس می‌زند و صوت تولید می‌شود و صوت به حرف تبدیل می‌شود و از ترکیب حرف با حرف، کلمه و کلام درست می‌شود و براساس ترکیب کلمات، انسان می‌تواند حرف بزند. بر اساس این تمثیل شما بسان مطلق وجود و نفس تان بسان وجود مطلق است که از شما صادر می‌شود و یک امر بیشتر نیست، ولی این یک امر با توجه به برخوردی که با تارهای صوتی و مخارج حروف می‌کند، کلمه و کلام ایجاد می‌شود.

عارفان نیز حق را مطلق وجود می‌گیرند و فیض او را براساس آیه قرآن «امر واحده» می‌دانند. قرآن گرچه در ابتدا می‌فرماید: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ؛ ما همه چیز را به اندازه آفریدیم» (قمر: ۴۹)؛ ولی بی‌درنگ ادامه می‌دهد که «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمَجٍ بِالْبَصَرِ» (قمر: ۵۰)؛ یعنی هرچند کثرات خلقی و همه موجودات به یک معنا آفریده‌است، درحقیقت آنچه که به ما مربوط می‌شود، یکی بیش نیست. عامل کثرت، نفس الامر اشیا و ماهیت‌های اشیاست. نفس رحمانی و فیض عام، وجود منبسط و وجود عام که زمان‌بردار، تعددبردار، تغیرپذیر و قابل حدوث نیست، از خدا صادر می‌شود و این وجود عام بر ماهیت‌هایی که معقول‌اند و نه موجود بسط می‌یابد. این وجود عام منبسط بر روی این ماهیت‌های معقول قرار می‌گیرد و در نهایت افراد

انسانی و اشیای دیگر پیدا می‌شوند؛ یعنی اینها مسبوق به وجود عام منبسط‌اند و وجود عام منبسط هم مسبوق به حق است.

در فضای فلسفه و عرفان اسلامی، چهار مسئله معرفتی «کیفیت صدور کثیر از واحد حقیقی»، «کیفیت صدور شرّ از خیر محض»، «کیفیت صدور حوادث از قدیم» و «کیفیت صدور متغیرات از ثابت» جز با توضیح پیش گفته قابل حل نیست. عارفان ما منکر کثرات و شرور و حوادث و متغیرات در عالم نیستند و بی‌گمان همه اینها به یک معنا به حق تعالی مرتبط می‌شوند و خالق همه اینها اوست و ما دو مبدأ نداریم؛ همچنین آنان منکر این معنا نیستند که میان خیر و شرّ یا میان وحدت و کثرت یا میان حدوث و قدم یا میان تغیر و ثبات تقابل وجود دارد؛ همچنین می‌دانیم که میان علت و معلول سنخیت است و نمی‌شود هر چیزی را به هر چیزی ارتباط داد؛ بنابراین چگونه می‌توانیم همه اینها را به خدا نسبت دهیم؟ یعنی چگونه می‌توانیم شرور را که امری انکارناپذیرند، به خدا که خیر مطلق است، نسبت دهیم؟ کثرات عالم چگونه به واحد محض قابل نسبت هستند؟ حوادث و متغیرات چگونه به یک امر قدیم و ثابت بر می‌گردند و حال آنکه میان علت و معلول یا ظاهر و مظهر می‌بایست سنخیت باشد؟

راه حل همه این مسائل آن است که بگوییم آنچه از خدا صادر می‌شود، یکی بیش نیست و نخواهد بود و آن همان نَفَسِ رحمان، وجود عام منبسط است: «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ» و چون واحد است، کثرت بردار هم نیست و چون کثرت بردار نیست، زمان بردار هم نیست و تغیر یا حدوث هم ندارد؛ چون حدوث هم نوعی تغیر است و وقتی که کثرت و تغیر و حدوثی نیست، شرّی هم نخواهد بود؛ بنابراین اگر کثرتی



و حدودی و تغییری و شری در جهان هست که هست، همه اینها به نفس الامر اشیا بر می‌گردد که معقول‌اند.

بنا بر مطالب پیش‌گفته، زمینه فهم این مطالب و معارف را تخصص عرفانی برای ما ایجاد کرده است. ما با این پشتوانه دقیق و عمیق عرفانی است که آیه نور را به خوبی می‌فهمیم. البته تکرار می‌کنیم که این تفسیر عرفانی با تفسیر ظاهری قرآن منافاتی ندارد؛ بلکه هم فهمی که مردم معمولی از آیه نور دارند و هم فهم متخصصان هر کدام در فضا و جای خود صحیح است؛ ولی مردم معمولی آیه شریفه را محدود می‌فهمند و متخصصان فهم آن را در حد فهم مردم معمولی محدود نمی‌کنند.

همچنین آیه شریفه «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (حجر: ۲۱) یک تفسیر ظاهری و یک تفسیر باطنی دارد. در تفسیر این آیه گاهی یک آدم معمولی به امام معصوم علیه السلام مراجعه می‌کند و امام علیه السلام منظور از «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ» را نباتات معنا می‌کند و می‌فرماید: خزائن اینها آب است که از آسمان نازل می‌شود و در نتیجه این نباتات می‌رویند. مطابق برخی روایتها، مراد از «شیء» در اینجا نباتات هستند که رویش آنها متوقف بر باران است و خزینه باران هم ابرهاست. حق تعالی از این خزینه باران می‌فرستد که مایه رویش گیاهان می‌شود؛ ولی ما همه می‌دانیم که خود ابر و باران هم مصداق «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ» هستند؛ از این رو در روایتی دیگر امام معصوم علیه السلام وقتی با کسی مواجه می‌شود که فهم عمیق‌تری دارد، می‌گوید: منظور از «إِنْ مِنْ شَيْءٍ» همه موجودات و حتی ابر و باران است و خزینه همه اینها عرش الهی است و خداوند آنها را از عرش نازل می‌کند؛ یعنی تمام موجودات از عرش نازل می‌شوند و صورت‌های اصیل و عقلی همه موجودات در بالاست.

در روایتی دیگر معنای این آیه، از مرتبه مزبور هم بالاتر رفته است؛ بدین معنا که بالاخره اگر پرسش شود که خود عرش هم یکی از اشیا و یکی از مخلوقات خداست و طبق آیه شریفه، باید مخزنی داشته باشد که نزد خداوند است؛ از این رو جا دارد پرسیم خزینه عرش الهی کجاست؟ پاسخ در روایتی دیگر آمده است که می‌فرماید: «لَمَّا صَعِدَ مُوسَى ﷺ إِلَى الطُّورِ فَتَنَجَّى رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يَا رَبُّ أَرِنِي خَزَائِنَكَ. قَالَ يَا مُوسَى إِنَّمَا خَزَائِنِي إِذَا أَرَدْتُ شَيْئاً أَنْ أَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۵۱۱). وقتی موسی ﷺ برای مناجات به کوه طور رفت، از خداوند خواست که «خزائنش را به او نشان دهد»، حق تعالی در پاسخ فرمود: «خزائن من اراده من است» و اشیا از آن جایگاه اصلی، یعنی علم و اراده حق تعالی تنزل می‌یابند و به تدریج عرش، کرسی، تمام سماوات و ارض و ... رقم می‌خورد. مطابق این روایت، خزائن اشیا صقع ربوبی است که جایگاه علم و قدرت و اراده الهی است و اراده، علم و قدرت الهی نیز عین ذات است.

در روایتی دیگر، عبدالله ابن سنان از امام صادق ﷺ درباره معنای «تَفَتَّهْمُ» در آیه شریفه «ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَتَّهْمُ»؛ وقتی حاجیان مناسک خود را انجام دادند، باید تفتشان را به جای آورند» (حج: ۲۹) سؤال می‌کند، حضرت در پاسخ می‌فرماید: باید حاجیان پس از انجام دادن مناسک، ناخن‌ها و موهایشان را کوتاه کنند و از احرام خارج شوند. سپس عبدالله ابن سنان به امام می‌گوید: ولی جناب ذریح محاربی تفسیر دیگری از این آیه را از قول شما نقل کرده‌اند که فرموده‌اید مراد از «ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَتَّهْمُ»، «لقاء الإمام» است؛ یعنی حاجیان وقتی مناسک حج را انجام دادند، باید به خدمت امام عصر حاضر بروند و با او بیعت کنند تا حج آنها کامل شود؛ همچنان که

در روایتی دیگر عبارت «مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ لِقَاءِ الْإِمَامِ» آمده است (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۵: ص ۳۶۳). آن‌گاه امام علیه السلام به عبدالله ابن سنان می‌گوید: آن مطلبی را که من به ذریح محاربی گفتم نیز درست و مناسب با فهم او بود؛ ولی اندک‌اند کسانی که مانند ذریح مطالب را درست بفهمند.

بنابراین هر دو تفسیر درست است و منافاتی هم با هم ندارد؛ چون فهم‌ها مختلف است و باید به اندازه فهم مخاطب سخن گفته شود.<sup>۱</sup> تفاوت رتبه‌ها به تفاوت فهم‌هاست؛ یعنی رتبه وجودی افراد به مرتبه فکری آنها وابسته است:

ای برادر تو همه اندیشه‌ای      مابقی خود استخوان و ریشه‌ای  
گر بود فکرت گلی، تو گلشنی      ور بود خاری، تو هیمة گلخنی

حاصل آنکه ما برای فهم اشارات قرآن، به دانش‌های بشری مانند فقه و اصول، فلسفه و عرفان، طب، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی نیازمندیم. اگر متخصصان با تخصص‌های لازم به سراغ قرآن بروند، بهره‌های کامل‌تری از قرآن خواهند برد. با فلسفه فیلسوفان، عرفان عارفان و تخصص جامعه‌شناسان و اقتصاددانان و...، پیام‌های ناب قرآنی بهتر فهم می‌شوند؛ بنابراین انکار نقش تخصص‌های لازم برای فهم اشارات قرآن درست نیست؛ زیرا این تخصص‌ها نیازهای ما برای فهم‌های عمیق‌تر از قرآن است. ما می‌خواهیم از قرآن بهره بگیریم و باید تخصص‌های لازم از جمله تخصص‌های عقلی و عرفانی را داشته باشیم، وگرنه از فهم اشارات قرآن بی‌بهره می‌مانیم.

۱. امیر مؤمنان علیه السلام نیز فرموده‌اند: «فِيْمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يَحْسِبُهُ؛ رتبه وجودی هرکسی به میزان علم و معرفت اوست» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۴۴۷).

#### ۴. فهم لطایف قرآن

در روایت پیش گفته مطابق عبارت «وَاللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ»، در می یابیم که برای فهم لطائف قرآن شرایطی لازم است که برخوردار از نور ولایت از مهم ترین آنهاست. فهم مرتبه «لطائف» قرآن ویژه اولیاست و اولیا همان متقین هستند. قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ؛ ای مؤمنان! اگر می خواهید متقی باشید، باید با صادقان پیوند برقرار کنید» (توبه: ۱۱۹). صادقان همان متقیان اصیل و واقعی، یعنی همان اولیاء الله هستند. اینها متقی به معنای واقعی کلمه هستند و از هر چه غیر خداست می پرهیزند و ولی خدایند؛ آن کسی که جزو اولیای خدا و دارای قرب است و حجابها از مقابل دید او برطرف شده و نگاه ولایی دارد، با نور ولایت می تواند از آیات قرآن بهره هایی برتر از متخصصان و عالمان داشته باشد؛ یعنی اولیای الهی هم فهم متخصصان و هم فهمی برتر از آن را واجدند. البته ممکن است کسی که دید ولایی دارد، تخصص علمی نداشته باشد و از همین رو فهم تخصصی از قرآن را نداشته باشد؛ ولی به یقین چنین کسی بالاتر از آن فهم را واجد است؛ یعنی آن چیزی را که ما از دل تخصص عرفانی فهم کرده ایم، اهل شهود و اهل ولایت هم آن را درک می کنند؛ ولی در عین حال چه بسا فردی که علم شهودی قوی ای دارد، نتواند یافته های حضوری اش را به علم تخصصی تبدیل کند که البته این نوعی نقص در اوست که نمی تواند یافته های حضوری اش را تبیین تخصصی کند.

به هر حال در ادامه دو نمونه از لطائف قرآنی را که فهم برتر اهل ولایت در آنها

مشهود است، بررسی می کنیم:

## الف) تفسیر لیلۃ القدر

اگر حقیقت «لَیْلَةُ الْقَدْرِ» در سوره مبارکه قدر، یک شب معمولی می‌بود، به بیان پرطمطراق و غنی «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ» نیازی نبود. بنا به تفسیر ظاهری، شب قدر مانند دیگر شب‌ها، بخشی از زمان هست که نور خورشید بخشی از کره زمین را فرا نمی‌گیرد و این بخش در تاریکی فرو می‌رود و چون قرآن در آن شب نازل گشته است، به برکت آن می‌گوییم: «وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ»؛ ولی روشن است که این تفسیر ظاهری تمام حقیقت «لَیْلَةُ الْقَدْرِ» نیست. اگر ما آن سخنان مناسب با فهم عوام را تکرار کنیم و بگوییم قرآن در یک شبی نازل شده که آن شب به برکت نزول قرآن، ارزش یافته است و عبادت در آن شب از هزارماه بهتر هست و...، شاید بتوانیم با این تفسیر ظاهری ذهن مخاطب ظاهربین را قانع کنیم؛ ولی این فهم و برداشت ظاهری ذهن عالمان ژرف‌اندیش و عارفان عمیق‌نگر را هرگز قانع نمی‌کند؛ از همین رو وقتی برداشت ظاهری از آیه فوق برای فرات کوفی قانع‌کننده نبود، درباره حقیقت لَیْلَةُ الْقَدْرِ از امام صادق علیه السلام پرسید، حضرت در پاسخ فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَیْلَةِ الْقَدْرِ، اللَّیْلَةُ فَاطِمَةُ وَالْقَدْرُ اللَّهُ فَمَنْ عَرَفَ فَاطِمَةَ حَقَّ مَعْرِفَتِهَا فَقَدْ أَدْرَكَ لَیْلَةَ الْقَدْرِ» (فرات کوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۸۱)؛<sup>۱</sup> یعنی لَیْلَةُ الْقَدْرِ فاطمه زهرا علیها السلام است و هر کس حقیقت فاطمه را درک کند، به یقین لَیْلَةُ الْقَدْرِ را درک کرده است. مطابق این روایت، شبی که بر حسب ظاهر شبی از شب‌های سال است، بر فاطمه زهرا تطبیق شده است؛ حال اگر امام صادق علیه السلام این فرمایش را که بر اساس فهم ولایی از

۱. نیز نک: «وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: [لَیْلَةُ الْقَدْرِ] خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي فَاطِمَةَ علیها السلام، وَقَوْلُهُ: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا وَالْمَلَائِكَةُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ عِلْمَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام، وَالرُّوحُ رُوحُ الْقُدْسِ وَهِيَ فَاطِمَةُ علیها السلام مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ يَقُولُ: [مِنْ] كُلِّ أَمْرٍ سَلَّمَهُ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ يَعْنِي حَتَّى يَقُومَ الْقَائِمُ علیه السلام» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۷۱۴).

قرآن است، نفرموده بود و پرده از اسرار قرآن بر نداشته بود و با نور ولایت این لطیفه قرآنی را بیان نکرده بود، آیا ما می توانستیم با همین تخصص های علمی بدان برسیم؟ هرگز! ولی ما در اینجا با اشاره امام صادق علیه السلام به تبیین عمیق تر از لیلۃ القدر دست می یابیم؛ با این بیان که در این آیه، لفظ «فی» دال بر ظرفیت است؛ و ظرف هم در ظرف زمانی خلاصه و منحصر نمی شود بلکه ظرفی را که به معنای «وعاء» است و محل نزول قرآن است نیز در بر می گیرد؛ یعنی آن حقیقتی که قرآن در او نازل شده و او قرآن را با قلب دریابیش از حق تعالی دریافت کرده و با قرآن یکی شده است از مصادیق ظرف است. ولی معمول مفسران «فی» را به ظرف زمان تفسیر می کنند؛ اما ما با توجه به بیان امام صادق علیه السلام، به سراغ ظرف یا وعایی می رویم که عبارت از «قلب»، «دل» و «جان انسان کامل» است و قرآن بر او نازل شده و آن را سراپا قرآن کرده است؛ از همین رو ما معتقدیم انسان کاملی که با قرآن یکی شده قرآن ناطق است، و آن عبارت است از بنیه طیبه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و آن کس که خلیفه بحق اوست، اعم از فاطمه زهرا علیها السلام، امام علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام. همه این بزرگواران وعاء قرآن هستند؛ از این رو وقتی امام حسین علیه السلام از پدر بزرگوارش پرسید که چرا حالت شما در هنگام قرائت سوره قدر متفاوت از حال شما در هنگام قرائت سوره های دیگر قرآن است؟ آن حضرت فرمود: «هنگامی به سر این مطلب و درک این حالت می رسی که به منسب ولایت برسی و در عمل متصدی ولایت بشوی و نور ولایت به تو منتقل شود» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص: ۷۱۳).<sup>۱</sup>

۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَالَ لِي أَبِي مُحَمَّدٌ: قَرَأَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَعِنْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهما السلام». فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام: يَا أَبَتَاهُ، كَأَنَّ بِهَا

همچنین در تفسیر البرهان آمده است وقتی که سوره مبارکه قدر نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسی را در پی امام علی علیه السلام فرستاد. وقتی پیامبر ایشان را مشاهده کرد، فرمود: «یا علی! این سوره مال تو و اولاد توست، این شناسنامه شماست تا روز قیامت» (نک: همان). پس قرآن در دل علی، فاطمه، امام حسن و ... نازل می‌شود و هم اکنون نیز انسان کاملی که دل او لیلۃ القدر زمان هست، وجود نازنین ولی عصر (عج) می‌باشد.

این مرتبه از فهم قرآن را تنها با نور ولایت و اشاره امام معصوم علیه السلام می‌شود دریافت؛ و سپس با تأمل و دقتی که با تخصص‌های لازم صورت می‌گیرد، می‌توان این مطالب عالی را به صورت علمی بیان کرد؛ یعنی بیاییم ظرف را به دو قسم ظرف زمان و ظرف مکان تقسیم کنیم و سپس ظرف مکان را بر دو گونه مکان مادی و مکان معنوی تقسیم کنیم و بگوییم در اینجا مراد از مکان، مکان معنوی قرآن است.

البته باز تکرار می‌شود که تفسیر زمانی از لیلۃ القدر هم در جای خود محفوظ است. چون شب قدر که پاره‌ای از زمان است شب با فضیلتی است و عبادت در این شب از عبادت هزار ماه بهتر و بیشتر است. این شب تا به صبح سلام است و هنگامه نزول فرشتگان هست؛ ولی اگر فهم باطنی لیلۃ القدر را در نظر گرفتیم و معتقد شدیم که قرآن در بنیه طیبه انسان کامل نازل شده است، دیگر این «لَیْلَةُ الْقَدْرِ» و این «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» را نباید به آن معنای ظاهری بگیریم. در تفسیر باطنی از لَیْلَةُ الْقَدْرِ مبنای

---

مِنْ فِيكَ حَلَاوَةٌ. فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنِي، اعْلَمْ أَنِّي أَعْلَمُ فِيهَا مَا لَا تَعْلَمُ، إِنَّهَا لَمَّا أَنْزَلْتُ بَعَثْتُ إِلَيَّ جَدُّكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَرَأَهَا عَلَيَّ، ثُمَّ صَرَبَ عَلَيَّ كَتِفِي الْأَيْمَنِ، وَقَالَ: يَا أَخِي وَوَصِيِّي وَوَلِيِّي عَلَيَّ أُمَّتِي بَعْدِي، وَحَزْبَ أَغْدَائِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، هَذِهِ السُّورَةُ لَكَ مِنْ بَعْدِي، وَلَوْلَا ذَلِكَ مِنْ بَعْدِكَ. إِنَّ جَبْرَائِيلَ أَخِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ حَدَّثَنِي لِي أَحْدَاثَ أُمَّتِي فِي سُنَّتِهَا، وَإِنَّهُ لِيَحْدُثُ ذَلِكَ إِلَيْكَ كَأَحْدَاثِ النَّبُوَّةِ، وَلَهَا نُورٌ سَاطِعٌ فِي قَلْبِكَ وَقُلُوبِ أَوْصِيَائِكَ إِلَى مَطْلَعِ فَجْرِ الْقَائِمِ» (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۷۱۳).

دیگری غیر از مبانی ظاهری مراد می‌شود و در آن اساساً مفاد آیات «خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» و «تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا» و «سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ» معنای دیگری پیدا می‌کند. اساساً وقتی ملاک را آن فهم باطنی قرار دهیم، معنای سوره کاملاً فرق می‌کند؛ نه اینکه آن معنای ظاهری را رد کنیم؛ بلکه با حفظ ظاهر این سطح معنا از قرآن را تعالی می‌بخشیم؛ از این رو سه مصداق برای لילה القدر تعیین می‌شود: (۱) لילה القدر حقیقی؛ (۲) لילה القدر زمانی واقعی و (۳) لילה القدر زمانی اعتباری.<sup>۱</sup>

لילה القدر حقیقی بنیه طیبیه انسان کامل است؛ ليله القدر زمانی واقعی، لحظه‌ای است که تمام قرآن یک جا بر قلب مبارک انسان کامل زمان نازل شده و می‌شود و لילה القدر زمانی اعتباری هم توسعه می‌یابد؛ یعنی می‌توانیم شب قدر را تا ۲۴ ساعت توسعه دهیم تا لילה القدر زمانی اعتباری در افق‌های مختلف متعدد گردد و تعدد یابد. از آنچه گفته شد معلوم می‌شود لیلَةُ الْقَدْرِ حقیقی و لیلَةُ الْقَدْرِ زمانی واقعی تعدد بردار نیست؛ بدین معنا که در هر عصری و زمانی مصداق واحدی دارند؛ ولی لیلَةُ الْقَدْرِ زمانی اعتباری متعدد است و به تعدد آفاق متعدد می‌گردد.

#### ب) تفسیر آیه «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ»

در تفسیر آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (جمعه: ۹)، افزون بر معنای ظاهری آن، عبارت «إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ أَى لِلوَلَايَةِ» آمده است؛ چون روح نماز ولایت است؛ همچنین «يَوْمِ الْجُمُعَةِ» در این آیه به یوم الجمع، یعنی روز اخذ میثاق تفسیر شده است که در آن روز همه جمع شدند و به ولایت امام علی علیه السلام اذعان کردند.

۱. حسن رمضانی، «لילה القدر»، چاپ نشده.



«فَاسْمَعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ» نیز بدین معنا گرفته شده است که به سراغ ذکرالله، یعنی علی علیه السلام که سراپا یاد خداست بروید؛ همچنین «وَذَرُوا الْبَيْعَ» در این آیه بدین معنا تفسیر شده است که از بیعت با فلان و فلان دست بردارید که «ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ»؛ اگر علی علیه السلام ولی شما باشد بسیار بهتر است نسبت به کسانی که خود گفته‌اند: «لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهْلَكْتُ عُمر» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۲۴؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۷۵؛ بحرانی، ۱۳۷۴، تفسیر برهان، ج ۴، ص ۳۳۵).

بنابراین اگر نور ولایت و اشارات عرفانی ائمه علیهم السلام نبود، ما به خودی خود نمی‌توانستیم این‌گونه فهم‌های عمیق را از آیه مزبور داشته باشیم.

### ۵. شرایط فهم حقایق قرآن

شرط فهم حقایق قرآن برخورداری از مقام نبوت است. لکن باید دانست نبوت بر دو گونه است: الف) نبوت تشریحی؛ ب) نبوت انبائی.

نبوت تشریحی با عبارت «لَا نَبِيَّ بَعْدِي» (هلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۶۴۷) خاتمه یافته و تعطیل شده است؛ ولی نبوت انبائی که مطلق خبردارشدن از ماوراست باقی و برقرار است؛ بر این اساس انسانی که به قله و مُطَّلَع دست یابد به تمام مراتب مادون اشراف پیدا می‌کند. این نبوت است که ملاک برخورداری از حقایق قرآن است؛ از این رو فهم معنای «الف لام میم» یا «کهیعیص»، «ص» و «ق» را تنها او که دارای مقام نبوت انبائی است می‌فهمد و دیگران نمی‌فهمند. البته این مقام را اولیا هم دارند؛ چون آنها واجد مقام ولایت هستند که واجد نبوت انبائی هم هست: «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ حُوطِبَ بِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸، ص ۳۱۲).

برخی اشکال کرده‌اند که اگر چنین باشد که قرآن ظاهری و باطنی دارد و باطنش

نیز باطنی دارد، این امر مستلزم استعمال لفظ در بیش از یک معناست که صحیح نیست (نک: محسن حکیم، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۹۴). پاسخ این است که اساساً یکی از وجوه اعجاز قرآن همین است که در یک قالب بیانی، سطوح معنایی متعددی را افاده کرده است که البته هر سطحی تنها برای اهلش قابل فهم است. اشکال‌کننده اعتباریات را با حقایق خلط کرده است. البته چنین کاری در سطح بشری نیز ممکن است و بی‌گمان خدا بیشتر از آن را می‌تواند انجام دهد.

اشکال دیگر اینکه ممکن است تخصص‌های لازم برای فهم قرآن رهزن انسان شوند؛ بدین معنا که آنها قالب‌های ذهنی خودساخته‌ای باشند که کسانی خواسته باشند حرف خودشان را به بهانه قرآن مسلط کنند؟ پاسخ این است که اگر به‌واقع خواسته باشیم قرآن را در فن خاصی استخدام کنیم و بخواهیم تنها متاع خودمان را به نام قرآن عرضه کنیم، این کار نارواست و این مصداق تفسیر به رأی یا به خدمت گرفتن قرآن برای منظوره‌های شخصی است؛ مانند کاری که معاویه کرد و به بهانه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳)، گفت: من ولی عثمان هستم و با علی علیه السلام به عنوان قاتل عثمان به جنگ پرداخت. این استخدام قرآن در جهت اهداف خلاف ولایت و انسان کامل است؛ ولی اگر با توجه به مبانی خاص تأویل و در راستای توحید و خلافت و ولایت انسان کامل، برداشت‌هایی داشته باشیم که هم توحید و هم ولایت انسان کامل را تقویت کند، از مصداق تفسیر به رأی خارج و ذیل بهره‌مندی از بطون و لایه‌های عمیق قرآن داخل خواهد بود.

## نتیجه‌گیری

برخی ادعا کرده‌اند قرآن خودبسند است و از این رو برای فهم معارف قرآن نیازی به تخصص‌های علمی و عقلی و عرفانی نیست. در این مقاله به بررسی این مدعا و پاسخ آن پرداختیم و گفتیم که قرآن سطوح مختلفی دارد که برای فهم هر یک از آن‌ها می‌بایست ابزار لازم و مناسب را بدست آورد و افزون بر فهم معنای ظاهری قرآن باید به فهم باطن و سطوح عمیق معنایی قرآن هم اهتمام ورزید و نباید خود را از فهم معانی عمیق قرآنی محروم کرد. در آیات قرآنی به چهار مرتبه «هُدًى لِّلنَّاسِ»، «مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» و «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» اشاره شده است؛ همچنین در برخی روایت‌ها از پیشوایان دین علیهم‌السلام به چهار مرتبه ظهر، بطن، حدّ و مَطَّلَع قرآن اشاره شده و در روایت‌های دیگری، چهار وجه «عبارات»، «اشارات»، «لطائف» و «حقایق» برای قرآن در نظر گرفته شده است که عبارت بر ظاهر قرآن، اشارت بر باطن قرآن، لطائف بر حدّ قرآن و حقائق نیز بر مَطَّلَع قرآن تطبیق می‌کند؛ بنابراین چهار سطح بیان‌شده در آیات قرآنی با چهار مرتبه بیان‌شده در روایت‌های پیشوایان معصوم علیهم‌السلام کاملاً همپوشانی دارد؛ از این رو باید افزون بر فهم ظاهر قرآن به فهم باطن قرآن نیز اهتمام داشت و خود را از فهم آن محروم نکرد؛ و برای دست‌یابی به این منظور می‌بایست ابزار لازم و مناسب را فراهم آورد و دانست که این امر در حقیقت نیاز ما انسان‌هاست؛ نه نیاز قرآن.

## منابع

۱. شریف الرضى، محمد بن حسين (١٤١٤ق)، نهج البلاغة (للصبحى صالح)؛ قم: هجرت.
۲. ابن أبى جمهور، محمد بن زين الدين (١٤٠٥ق)، عوالمى اللئالى العزىزية فى الأحاديث الدينية؛ محقق / مصحح: مجتبى عراقى، قم: دار سيد الشهداء للنشر.
۳. ابن بابويه، محمد بن على (١٣٧٦)، الأمالى (للصدوق)، تهران: كتابچى.
۴. بحراني، هاشم بن سليمان (١٤١٥ق)، البرهان فى تفسير القرآن، ٥ج، محقق: بنياد بعثت، واحد تحقيقات اسلامى، ج ١، قم: مؤسسة البعثة.
۵. پاك نژاد، سيد رضا (١٣٩٣)، اولين دانشگاه و آخرين پيامبر، قم: نشر اخلاق.
۶. رضائى، حسن (چاپ نشده)، «ليلة القدر».
۷. شعيرى، محمد بن محمد (بى تا)، جامع الأخبار (لشعيرى)، ج ١، نجف: مطبعة حيدرية.
۸. شهيد ثانى، زين الدين بن على (١٤٠٩ق)، منية المرید، محقق و مصحح: رضا مختارى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى.
۹. صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤ق)، بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد عليهم السلام، محقق و مصحح: محسن كوجه باغى، قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى.
۱۰. طباطبايى حكيم، سيد محسن (١٤٠٨ق)، حقايق الأصول، قم: مكتبة بصيرتى.
۱۱. طبرى، محمد بن جرير (١٤١٢ق)، جامع البيان فى تفسير القرآن (تفسير الطبرى)، بيروت: دار المعرفة.
۱۲. عياشى، محمد بن مسعود (٣٨٠ق)، تفسير العياشى، محقق / مصحح: سيد هاشم رسولى محلاتى، تهران: المطبعة العلمية.
۱۳. غزالى، ابو حامد محمد (١٤٠٦ق)، إحياء علوم الدين، ج ١، بيروت: دار الفكر.
۱۴. فيض كاشانى، محمد محسن بن شاه مرتضى (١٤١٥ق)، تفسير الصافى؛ ج ١، محقق / مصحح: حسين اعلمى، ج ٢، تهران: مكتبة الصدر.
۱۵. كلينى، محمد بن يعقوب (١٤٠٧ق)، الكافى، ج ٨، محقق / مصحح: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، تهران: دار الكتب الإسلامية.
۱۶. كوفى، فرات بن ابراهيم (١٤١٠ق)، تفسير فرات الكوفى، محقق و مصحح: محمد كاظم، تهران: مؤسسة الطبع و النشر فى وزارة الإرشاد الإسلامى.
۱۷. مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى (١٤٠٣ق)، بحار الأنوار، ج ٧٥، ج ٢، بيروت: دار إحياء

التراث العربی.

۱۸. مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی (۱۴۰۶ق)، روضة المتقين فی شرح من لا یحضره الفقیه، محقق و مصحح: حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهااردی، ۴ ج، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور.

۱۹. مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۷)، مثنوی معنوی، قم: نگاه آشنا.

۲۰. هلالی، سلیم بن قیس (۱۴۰۵ق)؛ کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲؛ محقق / مصحح: محمد انصاری زنجانی خوئینی؛ قم: الهادی.